

نگاه کوتاهی به قتل‌ها یا ترورهای سیاسی در صدر اسلام

چندی پیش جامعه شناس و تاریخ دان بلندآوازه ی ایران، آقای باقر مؤمنی مطلبی در مورد قتل‌ها و ترورهای سیاسی در اسلام منتشر نمود. پس از آن آقای ی. علوی کوشید تا نقدی بر نوشته ی فوق‌الذکر بنویسد. آقای علوی این نقد را با دید یک «روشن فکر دینی» نوشت و لذا دارای تناقضات فراوانی بود. به قول آقای رضا مرزبان مقوله ی «روشن فکر دینی» مقوله ای مبهم است. زیرا به محض این که سخن از «دین» می‌شود و کسانی که «مؤمن» هستند، در پیش باید نوعی جزم اندیشی را انتظار کشید. این جزم اندیشی از آن جایی ناشی می‌شود که کسی که می‌گوید «مؤمن» به نظری یا دینی است لزوماً در نقطه ای چشم بر واقعیات می‌بندد تا چشمه ی ایمان کور نشود.

باری، نوشته ی حاضر قصد دارد که ادامه ی کوتاهی بر نوشته ی آقای مؤمنی باشد و بار دیگر نگاهی به قتل‌ها یا ترورهای سیاسی در همان صدر اسلام و دوران پیامبر آن، محمد ابن عبدالله، بیان‌دازد.

همه گان می‌دانند که رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای استقرارش دشمنی و عداوت خاصی را با روشن فکران لائیک و شاعران و نویسندگان آغاز کرد. بی‌جهت نبود که سعید سلطان پور در آغاز یورش ددمنشانه ی رژیم به دست آوردهای قیام ضدسلطنتی اعدام شد و پس از آن سعیدی سیرجانی و در دوره ی «اصلاحات» جناح موسوم به دوم خرداد نویسنده گان آزاده ای مانند مختاری و پوینده به شیوه ی جوخه های مرگ آمریکای لاتین ربوده شدند و سپس تکه تکه گشتند. روی دادهای انکارناپذیر تاریخی نشان می‌دهند که دشمنی رژیم جمهوری اسلامی ریشه در صدر اسلام و دوران پیدایش این دین دارد.

در حال حاضر بسیاری کسانی که قتل و ترور سیاسی و عموماً جو مختنق سیاسی ایران و دیگر کشورهای اسلامی را با «بنیادگرایی اسلامی» توضیح می‌دهند یا به عبارت بهتر توجیه می‌کنند. اما به نظر نگارنده بنیادگرایی اسلامی اساساً مقوله ای بی‌پایه است. این مقوله از آن جایی بی‌پایه است که مثلاً در مقایسه ای که بین مسلمانان و مسیحیان می‌کنیم به وضوح این نکته ی اساسی مبرهن می‌شود که اکثریت بزرگ معتقدان به مسیحیت تفسیر و تعبیر کلمه به کلمه از انجیل را به کناری گذشته اند، اما معتقدان به اسلام، از «بنیادگرایان» گرفته تا «نواندیش» ترینشان هیچ گاه از برداشت های کلمه به کلمه از قرآن دست‌نخسته اند. زیرا تمامی مسلمانان، از هر گروه و دسته و فرقه ای که باشند در یک نکته اشتراک نظر دارند و آن این است که قرآن واقعا کلام خدا یا الله است. از شریعتی تا سروش و از مطهری تا کدیور، هیچ یک این نکته ی اشتراک بین تمامی مسلمانان را به زیر علامت سؤال نبرده اند. بی‌جهت نیست که تمام کوشش‌ها و تلاش‌هایی که از درون اسلام گرایان برای اصلاح دین صورت گرفته است شکست خورده اند. مثال‌های فراوانی می‌توان در این زمینه مطرح کرد، اما در این جا فقط به یک مورد از آن‌ها اشاره می‌شود. محمد طه یک مسلمان و اسلام شناس سودانی بود که پیش نهاد نمود تا قوانین و مقرراتی وضع شود که با نیازهای سده ی بیستم میلادی هم‌خوان باشند. طه برای اشاعه ی نظرات خود اقدام به بنیان‌گذاری تشکلی به نام «برادران جمهوری خواه» نمود. مقامات مذهبی خارطوم به هیچ عنوان نظرات طه را برنتافتند و او را متهم به «خروج از دین مسیبن اسلام» کردند. همان مقامات وی را در سال ۱۹۶۸ به مرگ محکوم کردند. تمام نوشته های طه جمع‌آوری و به شعله های آتش سپرده شد. خوشبختانه طه توانست به مدت هفده سال از مجازات

اعدام جان سالم به در برد. اما دست گاه دینی سودان وی را دوباره محاکمه کرد و سرانجام در ژانویه ۱۹۸۵ در حالی که طه ۷۶ سال داشت در ملاء عام به دار مجازات اسلام آویخته شد. (۱)

باری تا آن جایی که به نوشتار پیش روی برمی گردد، نخستین قتل های سیاسی در اسلام در زمان حیات پیامبرش، محمد، رخ داد. خود او به شدت از شاعران متنفر بود. مشکوه، یکی از معتبرترین کتاب هایی است که به گفته ی عالی ترین مقامات دینی اسلامی شامل احادیثی از محمد است. در یکی از این حدیث ها محمد چنین می گوید: «يك شكبه ی انباشته از مواد آلوده بهتر از شکمی است که پر از شعر باشد.» در دویست و بیست و چهارمین سوره ی قرآن که اتفاقا سوره ی شعرا نام دارد (!) چنین می خوانیم: «و شاعران را مردم جاهل گم راه پیروی کنند.»

پس از این که محمد وادار شد تا از مکه به مدینه برود يك رشته راه زنی برای امرار معاش هواداران و پیوسته گان تازه به اسلام لازم آمدند. خود محمد سه حمله به کاروان های مکی را که در راه سوریه بودند رهبری کرد که هر سه شکست خوردند. نخستین حمله ی موفقیت آمیز مسلمانان در نخله روی داد. در این یورش خود محمد شرکت نداشت اما جنگ در ماهی رخ داد که پیش از آن گفته شده بود که درگیری در طی آن حرام است. مردم مدینه که به شدت از زمان وقوع جنگ نخله شوکه شده بودند از محمد خواستند که دلایل خود را برای جنگ در ماه حرام بیان کند. طبق معمول محمد نه از زبان خود بل از زبان خدا سخن گفت و چنین بود که آیه دویست و هفدهم از سوره ی بقره نازل شد. در این آیه چنین آمده است: «ای پیغمبر مردم از تو راجع به جنگ در ماه حرام سؤال کنند بگو گناهی است بزرگ ولی بازداشتن خلق از راه خدا و کفر به خدا و پای مال کردن حرمت حرم خدا و بیرون کردن اهل حرم بسیار گناه بزرگ تری است و فتنه گری فسادانگیزتر از قتل است و کافران پیوسته با شما مسلمین کارزار کنند تا آن که اگر بتوانند شما را از دین خدا برگردانند و هر کس از شما از دین خود برگردد و به حال کفر باشد تا بمیرد چنین اشخاص اعمال شان در دنیا و آخرت ضایع و باطل گردیده و آنان اهل جهنم اند و در آن همیشه معذب خواهند بود.»

نبرد موسوم به بدر هم زد و خورد پرباری برای مسلمانان بود. در این نبرد مسلمانان به کمک الله و چند فرشته ی او، ۴۹ مکی را کشتند، چندین نفر را اسیر کرده و منابع مهمی را به غنیمت گرفتند. وقتی که یکی از مسلمانان سر بریده ای را برای محمد به ارمغان آورد، وی چنین گفت: «دیدن این صحنه بسیار جالب تر از داشتن زیباترین شتر عربستان است.»!! در زمانی که محمد جای پای محکمی برای خود در مدینه درست کرد و از چند راه زنی مانند بدر پیروز به در آمد، تصمیم گرفت که دشمنان خود را با توسل به قتل از میان بردارد. شخصی به نام النادر که جرئت کرده بود با گفتن چند داستان محمد و نظرات و دین نوظهور را نقد کند نخستین کسی بود که به دستور شخص محمد کشته شد. پس از آن نوبت به شخص دیگری به نام عقبی رسید. دو روز پس از پایان قضیه ی بدر، شخصی برای کشتن عقبی مامور شد. وی در اعتراض به فتوای مرگش از محمد پرسید: «چرا می خواهی با من چنین کنی؟» محمد پاسخ داد: «برای دشمنی تو بر ضد خدا و پیامبرش.» سپس عقبی گفت: «پس سرنوشت دختر کوچک من چه می شود؟ چه کسی او را نگاه خواهد داشت؟» محمد جواب داد: «آتش جهنم.» و در این هنگام عقبی با شمشیر اسلام از تارك سر تا نوک پا دو تکه شد. پس از آن محمد گفت: «تو بی نوایی

بیش نبودی!» و سپس ادامه داد: «ای ملحدی که نه به خدا اعتقاد داشتی، نه به پیامبرش و نه به کتاب وی، من از خدا سپاس گزاری می کنم که تو را نابود کرد و این چنین بر چشمان من مرهم گذاشت.» (۲)

در این جا هم بر حسب نیاز آیه ی دیگری بر محمد نازل شد که شصت و هفتمین آیه ی سوره ی انفال است و در آن چنین آمده است: «هیچ پیغمبری را روا نباشد که از اسیران جنگ فدا گرفته و آنان را رها کند تا خون ناپاکان را در زمین بسیار بریزد شما متاع فانی ناچیز را می خواهید و خدا برای شما آخرت را و خدا مقتدر و کارش همه از روی حکمت است.»

قربانی بعدی محمد يك زن به نام عصماء بنت مروان بود. وی در نوشته ای به شدت به محمد و دین تازه و غیره انتقاد کرده بود و به همین دلیل می بایستی نابود می گشت. وقتی محمد نوشته ی عصماء بنت مروان را خواند (بر خلاف گفته ی مسلمانان محمد بی سواد نبود و نخستین معلمش هم يك روحانی یهودی بود) به شدت خشمگین شد و چنین گفت: «آیا هیچ کس وجود ندارد تا مرا از شر دختر مروان راحت کند؟» يك مسلمان «غیور» - بخوان آدم کش - به نام عمیر ابن عدی تصمیم گرفت تا فتوای محمد را اجراء کند. او شب همان روزی که محمد چنین گفته بود دزدانه وارد خانه ی شاعره ی نگون بخت شد. این زن در کنار فرزندانش خوابیده بود و یکی از آنان در حال نوشیدن شیر از پستان مادر بود. عمیر نوزاد را کنار زد و شمشیر خود را در قلب دختر مروان فرو کرد. در وقت نماز فردای این قتل (ترور) سیاسی محمد به پادوی خود رو کرد و پرسید: «آیا دختر مروان را کشتی؟» وی جواب داد: «بله، اما می خواستم بدانم که آیا ما باید از مسئله ای در هراس باشیم؟» محمد پاسخ داد: «خیر، حتا دو بز هم در این باره سخن نخواهند گفت.» سپس محمد رو به نمازگزاران کرد و از خدماتی که قاتل به خدا و پیامبرش نموده است قدردانی کرد.

پس از دختر مروان نوبت به شاعر دیگر به نام ابوعفك رسید. گفته می شود که ابو عفك صد سال سن داشت و در حالی که خواب بود با شمشیر اسلام دو شقه شد.

این چند مورد نشان می دهد که در اسلام قتل های سیاسی از همان زمان حیات پیغمبرش رواج داشته و فقط در دوران رژیم جمهوری اسلامی پیدا کرده است. چندی پیش قاضی القضاة کنونی رژیم، هاشمی شاهرودی اظهار داشت که در اسلام زندان وجود ندارد و دوم خردادی ها هم این گفته را به عنوان بزرگ روزنامه های خود تبدیل و از آن استقبال کردند. اما نکته ای که نه شاهرودی گفت و نه اسلام گرایان دوم خردادی این بود که در صدر اسلام به دلیل وجود سیستم ملوک الطوائفی و قبیله ای واقعا زندان وجود نداشته و هر بار که کسی از قبیله ای کشته می شده اعضای قبیله مقابل خود دست به انتقام می زدند و در صورت یافتن قاتل یا سارق او را می کشتند، پس لزومی به زندان نبوده است!

امید مهري

فروردین ۱۳۸۱ برابر با مارس ۲۰۰۲

omidmehri@hotmail.com

منابع:

The Rushdie Affair, Daniel Pipes
Mahomet, Maxime Rodinson

(1)
(2)

از کتاب ارزش مند ابن وراق به نام «چرا مسلمان نیستم؟»
هم استفاده شده است.